



## آموزه هجدهم: **خوان عدل**

شرق از آن خداست

غرب از آن خداست

و سرزمین‌های شمال و جنوب نیز

آسوده در دستان خداست

**قلمرو زبانی:** خوان: سفره / از آن: مال / **قلمرو ادبی:** در دستان خدا بودن: کنایه از تحت فرمان و قدرت الهی بودن / دست: مجاز از اختیار / سرزمین‌های شمال و جنوب: مجاز از کل جهان / جمله آخر: واج آرای "س" / تضاد: شرق، غرب؛ شمال، جنوب



اوست که عادل مطلق است،

و خوان عدل خود را بر همگان گسترده

باشد که از میان آسمای صدگانه اش،

او را به همین نام بستاییم، آمین

**قلمرو زبانی:** مطلق: بی قید و شرط، صرف / خوان: سفره گسترده [هم‌آوا؛ خان: رئیس] / اسما: جمع اسم، نام‌ها / **قلمرو ادبی:** خوان عدل: اضافه تشبیهی / خوان گسترده: کنایه از نعمت دادن / خوان عدل گسترده: عدالت ورزیدن / تلمیح / صدگانه: مجاز از بسیار سعدی: خوان رحمت بی حسابش همه را رسیده و خوان نعمت بی دریغش همه جا کشیده. پرده ناموس بندگان به گناه فاحش ندرد و وظیفه روزی به خطای منکر نبرد.



اگر فکر و حواسم این جهانی است،

بهره ای والاتر از بهر من نیست

روح را خاک نتواند مبدل به غبارش سازد،

زیرا هر دم به تلاش است تا که فرا رود

**قلمرو زبانی:** این جهانی: زمینی، مادی / از بهر: بهر، برای، نصیب / مبدل ساختن: دگرگون ساختن، تغییر دادن / دم: نفس / فرارود: بالا رود / **قلمرو ادبی:** فکر و حواسم: مجاز از کل وجود / بهر، بهره: جناس ناهمسان/ است، نیست: سجع، تضاد / دم: مجاز از لحظه / خاک: مجاز از جسم یا دنیا /

**قلمرو فکری:** افکار مادی هیچ بهره ای از معنویت نخواهد برد و روح والای انسانی چون متعالی است، جسم مادی نمی‌تواند آن را بی ارزش سازد.



هر نفسی را دو نعمت است:

دم فرودادن و برآمدنش؛

آن یکی مُمد حیات است،

این یکی مُفَرَح ذات؛

و چنین زیبا، زندگی درهم تنیده است

و تو شکر خدا کن، به هنگام رنج



و شکر او کن به وقت رستن از رنج.

**قلمرو زبانی: دم: نفس / فرودادن: پایین دادن / برآمدن: بالا آمدن / مُمَدّ: یاری دهنده / حیات: زندگی (هم آوا؛ حیاط: محوطه جلوی خانه) / مفرّح: فرح بخش، شادی بخش / رستن: نجات یافتن، رها شدن (بن ماضی: رست؛ بن مضارع: ره) / قلمرو ادبی: فرو دادن، بر آمدن: تضاد / حیات، ذات: سجع / تلمیح سخن معروف سعدی**

**قلمرو فکری: رضا و خرسندی و تسلیم در هنگام بلایا و خوشی‌ها.**

**سعدی: هر نفسی که فرو می‌رود ممد حیات است و چون برمی‌آید مفرح ذات پس در هر نفسی دو نعمت موجود است و بر هر نعمتی شکر واجب.**



بگذار بر پشت زین خود معتبر بمانم

تو در کلبه و خیمه خود بازیمان

بگذار که سرخوش و سرمست به دوردستها روم

و بر فراز سرم هیچ جز اختران نبینم.

**قلمرو زبانی: معتبر: با اعتبار / اختر: ستاره / فراز: بالا / قلمرو ادبی: پشت زین ماندن: کنایه از به سیر و سیاحت پرداختن / در کلبه و خیمه ماندن: کنایه از در حضر و در خانه ماندن و تنهایی / بر فراز سرم هیچ جز اختران نبینم: اغراق / جناس: بر، سر قلمرو فکری: بند اشاره می‌کند که اعتبار و ارزش در متعالی شدن روح و اوج گرفتن است و آزادگی در سایه روح متعالی به وجود می‌آید.**



او اختران را در آسمان نهاده

تا به برّ و بحر نشاتمان باشند

تا نگه به فرازها دوزیم

تا از این ره، لذت اندوزیم.

**قلمرو زبانی: برّ: خشکی، بیابان / بحر: دریا / اندوختن: ذخیره کردن / نهادن: گذاشتن (بن ماضی: نهاد، بن مضارع: نه) / فراز: بالا / قلمرو ادبی: برّ و بحر: مجاز از همه جهان / بر، بحر: جناس ناهمسان / بر، بحر: تضاد، تناسب / دوزیم و اندوزیم: سجع**

**پیام: خداوند ستارگان را در آسمان به عنوان نشانه قرار داده / باید نگاهمان به بالا و به عالم ملکوت و معنا باشد**

دیوان غربی - شرقی، یوهان ولفگانگ گوته / ترجمه کورش صفوی

## کارگاه متن پژوهی

### قلمرو زبانی

۱- کاربرد معنایی واژه «دم» را در متن درس بررسی کنید. - «دم» به معنای نفس است و مجاز از لحظه

۲- در هر یک از گروه‌های اسمی زیر، هسته و وابسته‌های آن را مشخص کنید.

■ همین نام: «همین» وابسته پیشین از گونه صفت اشاره/ نام: هسته



■ **اسمای صدگانه اش:** اسما: هسته / صدگانه: صفت بیانی / ش: مضاف الیه

۳- بن ماضی و بن مضارع «رستن» را بنویسید. - بن ماضی: رست؛ بن مضارع: ره

۴- برای هر یک از فعل‌های زیر، نمونه ای از متن درس بیابید.

■ مضارع اخباری: شرق از آن خدایت.

■ ماضی نقلی: و خوان عدل خود را بر همگان گسترده. / و چنین زیبا، زندگی در هم تنیده است

■ مضارع التزامی: باشد که از میان آسمای صدگانه اش، او را به همین نام بستانیم، آمین

انواع فعل (از نظر زمان)			
نوع فعل	ساختار	مانند	منفی
ماضی ساده	بن ماضی + شناسه	نوشتم	ننوشتم
ماضی استمراری	می + ماضی ساده	می نوشتم	نمی نوشتم
ماضی مستمر	داشت + شناسه + ماضی استمراری	داشتم می نوشتم	نمی نوشتم
ماضی نقلی	بن ماضی + ه + آم ، ای ، است ، ایم ، اید ، آند	نوشته ام	ننوشته ام
ماضی بعید	بن ماضی + ه + بود + شناسه	نوشته بودم	ننوشته بودم
ماضی التزامی	بن ماضی + ه + باش + شناسه	نوشته باشم	ننوشته باشم
مضارع اخباری	می + بن مضارع + شناسه	می نویسم	نمی نویسم
مضارع مستمر	دار + شناسه + مضارع اخباری	دارم می نویسم	نمی نویسم
مضارع التزامی	ب/ ن + بن مضارع + شناسه	بنویسم	ننویسم
آینده	خواه + شناسه + بن ماضی	خواهم نوشت	نخواهم نوشت
امر	ب + بن مضارع	برو / بروید	--
نهی	ن + بن مضارع	نرو / نروید	--

@JS\_ir @sjafari\_ir jafari.saeed.ir اینستاگرام: www.jafarisaeed.ir

### قلمرو ادبی

۱- کدام بند از این سروده، بیانگر تأثیرپذیری از گلستان سعدی است؟ دلیل خود «گوته» را بنویسید. - بند دوم و چهارم

۲- با توجه به متن درس، جدول زیر را کامل کنید.

مفهوم	نمونه	آرایه ادبی
همه جهان	شمال و جنوب	مجاز
لحظه	دم	
جسم یا دنیا	خاک	



کلبه و خیمه	حضر و در خانه ماندن و تنهایی	
بر و بحر	همه جهان	
خوان گسترده	کنایه از نعمت دادن	کنایه

**قلمرو فکری**

۱- بند نخست درس، یادآور کدام صفات خداوند است؟ - خداوند دارنده و چیره بر همه جهان است.

۲- گوته، شیفته و دلبسته شعر و اندیش. حافظ بود؛ او متن زیر را نیز به تأثیرپذیری از حافظ سروده است:

«مگر نه راهنمای ما هر شامگاهان با صدای دلکش، بیتی چند از غزل‌های شورانگیز تو را می‌خواند تا اختران آسمان را بیدار کند و رهزنان کوه و دشت را بترساند.»

**الف)** کدام قسمت از متن درس با سروده بالا ارتباط معنایی دارد؟ - بیت پایانی

**ب)** بیتی از حافظ بیابید که با سروده بالا مناسب داشته باشد؟

- بدین شعر تر شیرین ز شاهنشاه عجب دارم / که سر تا پای حافظ را چرا در زر نمی‌گیرد

۳- این بخش از سروده گوته، بیانگر چه دیدگاهی است؟ - رضا و خرسندی و تسلیم در هنگام بلایا و خوشی‌ها.

و تو شکر خدا کن، به هنگام رنج / و شکر او کن، به وقت رستن از رنج.

۴- کدام بخش از سروده گوته، با متن زیر هم‌نواست؟ - بند پنجم

در کویر، بیرون از دیوار خانه، پشت حصار ده، دیگر هیچ نیست. صحرای بی کران. عدم است . . . راه، تنها به سوی آسمان باز است. آسمان، کشور سبز آرزوها، چشم. موج و زلال نوازش‌ها، امیدها و... (علی شریعتی)

**آذرباد**  
روان خوانی:

صبح بود و پرتو آفتاب مانند طلا روی امواج دریا می‌درخشید. نزدیک به یک کیلومتر دور از ساحل یک قایق ماهیگیری آب را شکافته، به پیش می‌رفت. از سوی دیگر، هلله و آوای مرغان دریایی که برای به دست آوردن غذای خود به ساحل روی آورده بودند، در فضا طنین افکنده بود. روز پر تحرک دیگری شروع می‌شد. در مسافتی دورتر، آذرباد مشغول تمرین پرواز بود.

آذرباد، یک مرغ عادی نبود که از تمرین سر بخورد. بیشتر مرغ‌های دریایی نمی‌خواستند بیش از آنچه راجع به پرواز می‌دانستند، بیاموزند. برای آنها فقط پرواز به طرف ساحل برای دست یافتن به غذا مطرح بود، ولی آذرباد بیش از هر چیز در زندگی از آموختن پرواز لذت می‌برد. او به زودی دریافت که این طرز فکر سبب می‌شود که او محبوبیت خود را میان دیگران از دست بدهد.



مادرش پرسید: «چرا ... آذرباد؟ چرا برایت سخت است که مثل دیگران باشی؟! چرا نمی‌پذیری که این جور پروازها

برای پرندگان دیگر مناسب است، نه برای ما. پسرم چرا غذا نمی‌خوری؟ تو یک پارچه پوست و استخوان شده‌ای.»

**قلمرو زبانی:** پرتو: اشعه / امواج: ج موج / هلهله: هیاهو / ظنین افکنده بود: پیچیده بود / آذر: آتش / محبوبیت: پسندیدگی / قلمرو ادبی: مانند

طلا: تشبیه / کنایه: روی آورده بودند / سر بخورد: کنایه از سرخورده شود؛ دل زده شدن / از دست دادن: کنایه / تو یک پارچه پوست و استخوان شده‌ای: کنایه از اینکه لاغر شده‌ای

آذرباد گفت: «برای من مهم نیست که استخوان و پوست باشم. من می‌خواهم نهایت توانایی خودم را در کار پرواز بسنجم.»

پدرش با مهربانی گفت:

«ببین پسرم! زمستان نزدیک است و قایق‌رانان کمتر روی آب خواهند آمد. ماهی‌ها در عمق زیادی شناور خواهند شد. تمرین پرواز کار بدی

نیست؛ ولی برای تو نان و آب نمی‌شود. پسرم، فراموش نکن که منظور از پرواز، به دست آوردن خوراک است.»

آذرباد سرش را به علامت رضا تکان داد و برای چند روز آینده، کوشید تا مانند دیگران باشد، ولی خود را نمی‌توانست راضی کند. با خود

می‌اندیشید که اگر تمام این وقت را صرف آموختن پرواز کرده بود، چقدر می‌توانست پیشرفت بکند. طولی نکشید که آذرباد دوباره تنها شد. دور از ساحل، گرسنه ولی خوشحال بود؛ زیرا که دوباره آموختن را آغاز کرده بود.

**قلمرو زبانی:** بسنجم: اندازه بگیرم / رضا: خرسندی / راضی: خرسند (هم آوا؛ رازی: اهل ری) // صرف کردن: خرج کردن / قلمرو ادبی:

استخوان و پوست باشم: کنایه از اینکه لاغر باشم / نان و آب: مجاز از خورد و خوراک / به دست آوردن: کنایه از کسب کردن

مسئله اصلی سرعت بود و او با یک هفته تمرین توانست بیش از هر مرغ دریایی دیگر سرعت بیاموزد. وی در اندک مدتی فرسنگ‌ها راه

می‌رفت و با این سرعت، معمولاً بال‌های او ثبات خود را از دست می‌دادند. باز هم تمرین می‌کرد. هزار متر بالا رفت و به طرف پایین سرازیر شد؛

ولی هر بار بال چپش چند ثانیه از حرکت بازمی‌ایستاد و در این حال به شدت به طرف چپ کشیده می‌شد. ده بار این پرواز را تکرار کرد و هر بار

وقتی به سرعت هفتاد کیلومتر در ساعت می‌رسید، بال‌هایش درهم می‌پیچید، مقداری از پرهايش كنده می‌شد و به سختی در آب می‌افتاد.

**قلمرو زبانی:** فرسنگ: شش کیلومتر / ثبات: استواری / بازمی‌ایستاد: توقف می‌کرد / درهم می‌پیچید: پیچ می‌خورد / قلمرو ادبی: کنایه: از

دست دادن

اکنون سرعت او از مرغان دریایی دیگر زیادتر شده بود، ولی این پیروزی، زودگذر بود؛ زیرا به محض اینکه زاویه پروازش را عوض کرد،

باز همان اتفاق همیشگی روی داد؛ بال‌هایش در هم پیچید و به سختی در دریا افتاد. وقتی به خود آمد، شب بود و مهتاب در آسمان پدیدار شده

بود. آذرباد مدتی روی آب شناور بود. خود را در آب رها کرد و در حالی که فرومی‌رفت از درون ندایی شنید: «این راه حل نیست. تو یک مرغ

دریایی هستی و طبیعت، سر راه تو مشکلاتی نهاده است. وقتی می‌توانستی این طور پروازها را بیاموزی که تکامل مغزت از این بیشتر می‌بود.

اگر باید با سرعت زیادتر پرواز کنی، بال‌های کوتاه می‌داشتی. پدرت حق داشت، باید حماقت را کنار بگذاری، به دیگران ببیوندی و از اینکه مرغ

دریایی محدود و بیچاره هستی، راضی باشی.» از آن لحظه به بعد خود عهد کرد که یک مرغ دریایی عادی باشد... روزها گذشت. آذرباد با خود



می‌اندیشید: «آنچه احتیاج دارم فقط یک بال کوتاه است؟» می‌توانم بال‌هایم را جمع کنم و فقط با نوک آنها پرواز کنم. آذرباد

سپس دو هزار متر ارتفاع گرفت و بدون اینکه برای یک لحظه فکر مرگ یا شکست را بکند، بال‌هایش را جمع کرد و شروع به پایین آمدن کرد. چشم‌هایش را در جهت خلاف باد بست و همین‌طور که باد، محکم به صورتش می‌خورد، وجد و شادی را در رگ‌های خود حس می‌کرد. آذرباد از اینکه پیمان خود را شکسته بود، احساس پشیمانی نداشت.

**قلمرو زبانی:** حماقت: بی‌خردی / راضی: خرسند (هم آوا؛ رازی: اهل ری) / وجد: شور / قلمرو ادبی: سر راه تو مشکلاتی نهاده است: استعاره پنهان / کنار بگذاری: کنایه از رها کردن / رگ‌ها: مجاز از وجود (یا استعاره پنهان)

پیش از سپیده دم، آذرباد شروع به تمرین کرده بود. از شعف و شور زندگی لرزش خفیفی بر اندام خود احساس می‌کرد و از اینکه بر ترس خود غلبه کرده بود، به خود می‌بالید. به سوی دریا سرازیر شد. پس از پیمودن چهار هزار متر به نهایت سرعت خود رسیده بود. مانند دیوار محکمی باد را می‌شکافت و به پیش می‌رفت. با سرعت دویست و چهل کیلومتر در ساعت در پرواز بود. به هیچ چیز جز پیروزی فکر نمی‌کرد. او به سرعت نهایی رسیده بود. یک مرغ دریایی توانسته بود با سرعت دویست و چهل کیلومتر در ساعت پرواز کند. این بزرگ‌ترین لحظه در تاریخ مرغ‌های دریایی بود.

آذرباد به طرف مکان دورافتاده خود رفت و به تمرین خود ادامه داد. او به تدریج با تمام فنون هوانوردی آشنا می‌شد. آن روز او با هیچ کس سخن نگفت و تا غروب پرواز می‌کرد؛ حلقه زدن، کند غلتیدن، تند غلتیدن و انواع چرخیدن را تمرین کرد و آموخت. او با خوشحالی، پیش از فرود آمدن در هوا حلقه ای زد و سپس به زمین نشست و با خود فکر کرد وقتی همه مرغان بدانند، غرق در شادی خواهند شد؛ زیرا ما می‌فهمیم که توانایی ما مرغان دریایی بیش از آن است که گمان می‌کردیم. حالا زندگی چقدر پر معنی شده است. ما می‌توانیم در زندگی هدف دیگری داشته باشیم.

**قلمرو زبانی:** سپیده دم: سحرگاه / شعف: شور / خفیف: کم / می‌بالید: افتخار می‌کرد (بن ماضی: بالید؛ بن مضارع: بال) // فنون: ج فن / قلمرو ادبی: مانند دیوار: تشبیه / تضاد: کند، تند / زندگی چقدر پر معنی شده است: استعاره پنهان  
وقتی نزدیک مرغان دریایی رسید، دید که آنها دور هم جمع شده اند و مشغول مشورت درباره مسئله ای هستند. مدتی در این حالت، نگران بودند.

- «آذرباد! در وسط بایست»، صدای رئیس گروه، خشک و جدی بود. ایستادن در وسط دو معنی داشت: افتخار یا ننگی بزرگ! رئیس گروه داد زد: «آذرباد! برای ننگ بزرگی که به وجود آورده ای، رو به روی مرغ‌های دریایی بایست! یک روز خواهی دانست که سرپیچی از قوانین اجتماع در زندگی برای تو سودی نداشته است.»

مرغان دریایی حق ندارند در چنین موقعیتی به رئیس خود جواب بدهند؛ ولی آذرباد خاموش ماند.

**قلمرو زبانی:** خاموش: ساکت / قلمرو ادبی: نگران: ایهام (۱- بیننده ۲- پریشان) / صدای خشک: حس آمیزی / افتخار، ننگ: تضاد /



«سرپیچی از قوانین اجتماع؟ این غیر ممکن است! برادران من، چه کسی مسئولیت را بهتر از آن مرغ دریایی می‌فهمد

که مفهوم و هدف والاتری در زندگی می‌جوید؟! هزاران سال ما برای پیدا کردن کله ماهی‌ها و نان مانده در میان قایق‌ها و صخره‌ها تلاش کرده

ایم و حالا دلیل دیگری برای زندگی داریم: آموختن، یافتن و آزاد بودن. تنها اندکی مهلت به من بدهید تا به شما نشان بدهم که چه یافته ام.»

مرغان دریایی حاضر نشدند عظمت آنچه را که می‌توانستند در پرواز بیابند، بپذیرند. آنها نخواستند چشمان خود را باز کنند و به دقت به دنیا

بنگرند. آذرباد هر روز چیز تازه ای یاد می‌گرفت. آنچه آرزو داشت که گروه مرغان دریایی بیاموزند و انجام دهند، خودش به تنهایی انجام می‌داد.

از قیمتی که برای به دست آوردن این نعمت بزرگ پرداخته و از گروه مرغان خارج شده بود، هیچ غمگین نبود. آذرباد در این مدت درک کرد که

زندگی یکنواخت، ترس و خشم عواملی هستند که عمر مرغان دریایی را کوتاه می‌کنند.

عصر یک روز دو مرغ آمدند و آذرباد را در آسمان آرام و راحتش یافتند. آذرباد پرسید: «شما کی هستید؟»

**قلمرو زبانی: عظمت: بزرگی / بنگرند: نگاه کنید / درک کرد: دریافت / عوامل: ج عامل / قلمرو ادبی: سرپیچی: کنایه از نافرمانی / به دست**

آوردن: کنایه

- «آذرباد، ما از گروه تو هستیم. ما برادران توایم و آمده ایم تا تو را به مکانی بالاتر ببریم.»

آذرباد با آن مرغان به پرواز درآمد. حس می‌کرد که با سرعت دویست و پنجاه کیلومتر در ساعت، پروازی عادی می‌کند. سرعت دویست و

هفتاد و سه برایش سرعت نهایی بود؛ ولی باز آرزو داشت که بتواند تندتر برود. پس هنوز برای او محدودیتی وجود داشت و با اینکه خیلی تندتر

از گذشته پیش رفت؛ ولی باز سرعتی وجود داشت که رسیدن به آن برایش میسر نبود.

یک روز صبح، وقتی با آموزگارش، بزرگ امید، مشغول تمرین حلقه زدن با بال‌های بسته بود، اندیشه ای در خاطرش گذشت و چنین پرسید:

«پس بقیه کجا هستند، بزرگ امید؟»

در اینجا مرغ‌ها افکار خود را به آرامی و بدون سر و صدا به یکدیگر انتقال می‌دهند و آذرباد نیز از این فن استفاده می‌کرد.

«پس چرا مرغان بیشتری اینجا نیستند. در آنجا که پیش از این بودم ...»

**قلمرو زبانی: میسر: شدنی / افکار: ج فکر / قلمرو ادبی:**

بزرگ امید سخن او را برید و چنین گفت: «هزاران هزار مرغ دریایی وجود دارد ... می‌دانم!»

تنها جوابی که می‌توانم به تو بدهم این است که فراموش مکن که شاید میان یک میلیون مرغ دریایی، تو تنها کسی بودی که این طرز فکر را

داشتی. ما از یک دنیا به دنیای دیگر می‌رفتیم که به نظر شبیه یکدیگر می‌آمدند؛ بدون اینکه به خاطر بیاوریم از کجا آمده ایم و اهمیت بدهیم به

اینکه به کجا می‌رویم. تنها برای آن لحظه زندگی می‌کردیم. می‌دانی ما چند مرحله از حیات را طی کردیم تا فهمیدیم که در عالم، به غیر خوردن،

جنگیدن و قدرت طلبی مرغان چیزهای دیگری نیز وجود دارد. ده هزار مرحله و بعد صدها مرحله دیگر را طی کردیم تا آموختیم تکامل وجود دارد

و صدها سال دیگر را باید طی کنیم تا بفهمیم که هدف ما در زندگی، یافتن تکامل و سپس نشان دادن راه آن به دیگران است!



**قلمرو زبانی:** برید: قطع کرد / طرز: شیوه / حیات: زندگانی (هم آوا؛ حیاط: محوطه باز خانه) // تکامل: فرگشت؛ رو به

کمال رفتن / طی کنیم: ببیماییم / **قلمرو ادبی:** سخن او را برید: استعاره پنهان

ما دنیای بعدی خود را از روی اصولی که در دنیا می‌آموزیم برمی‌گزینیم. اگر هیچ نیاموزیم، دنیای بعدی نیز تاریک و پر از محدودیت‌ها خواهد بود، ولی تو آذرباد، این قدر سریع آموختی که مجبور نشدی از این هزاران مرحله، عبور کنی و به اینجا برسی!»

نزدیک به یک ماه گذشت. آذرباد با سرعت عجیبی می‌آموخت و همیشه در آموختن سریع بود، ولی حالا که شاگرد برناک بود، تجربه‌ها و اندیشه‌های استاد خود را حتی سریع‌تر جذب می‌کرد. بالاخره روزی رسید که برناک باید می‌رفت. اینها آخرین کلمات برناک بودند: آذرباد، تنها عشق بیاموز و در این راه بکوش.»

روزها سپری می‌شد و آذرباد بیشتر به فکر زندگی اش در کره زمین می‌افتاد. همان طور که روی ماسه‌ها ایستاده بود با خود می‌اندیشید که شاید مرغی در کره زمین وجود داشته باشد که بخواد مانند او در زندگانی معنایی بالاتر از دنبال ماهی و تکه نان رفتن بیابد. مفهوم عشق ورزیدن برای او این بود که آنچه را دریافته است، به مرغان دیگری که می‌خواهند، بیاموزد.

**قلمرو زبانی:** برمی‌گزینیم: انتخاب می‌کنیم / برناک: استاد آذرباد / سپری می‌شد: طی می‌شد / **قلمرو ادبی:** ماهی و تکه نان: مجاز از چیزهای

بی ارزش دنیایی

بالاخره آذرباد تصمیم خود را گرفت: «بزرگ امید، من باید به زمین برگردم. شاگردان تو خیلی خوب پیش می‌روند و آنها به آسانی می‌توانند شاگردان جدیدی را آموزش دهند.»

پس از این، آذرباد در خیال خود تصویر گروهی دیگر از مرغان دریایی را در ساحل دیگر ترسیم کرد و به آسانی و به تجربه می‌دانست که او تنها جسمی مرگب از استخوان و پر نیست؛ بلکه مظهر و نماینده کاملی از آزادی و بلند پروازی است که با هیچ چیز محدود و مقید نمی‌شود.

«در پرواز هدفی بالاتر از پریدن به این سو و آن سو وجود دارد.» یک حشره نیز همین کار را انجام می‌دهد. پس از سه ماه، آذرباد شش شاگرد پیدا کرده بود. آنها همه از جامعه مرغان رانده شده بودند و همه برای آموختن پرواز شور و هیجان داشتند، ولی برای آنها تمرین پرواز، راحت تر از معنی و هدف آن بود. «هر یک از ما در واقع صورتی از مرغ حقیقت هستیم، صورتی از آزادی مطلق.»

**قلمرو زبانی:** مرگب: ترکیب شده / مظهر: نماد / مقید: وابسته / رانده: دور کرده شده / هیجان: شور / **قلمرو ادبی:** استخوان و پر: مجاز از ماده

/ مرغ حقیقت: اضافه تشبیهی / هر یک از ما ... صورتی از آزادی مطلق: تشبیه

آذرباد وقت غروب این سخنان را می‌گفت: «آموختن دقیق و کامل پرواز، یک قدم ما را به درک جوهر و باطن خود نزدیک می‌کند. هر چیزی که ما را محدود می‌کند، باید پشت سر گذاشته شود؛ برای این است که سرعت زیاد، کم و فن هوانوردی را می‌آموزیم.»

ولی هیچ کدام از شاگردان آذرباد، حتی رزمیار هنوز نفهمیده بود که پرواز روح و اندیشه، مانند پرواز جسم می‌تواند تحقق پذیر باشد.

«سرتا سر بدن شما چیزی جز اندیشه‌های شما نیست؛ یعنی همان طور که شما خود را می‌بینید اگر زنجیرهایی که بر روی افکار شماست،

بشکنند، زنجیرهای جسم شما نیز از هم می‌گسلند.»





تا طلوع آفتاب، تقریباً هزار مرغ آنجا بودند و با کنجکاو، آذرخش، یکی از شاگردان آذرباد را می‌نگریستند. دیگر برایشان مهم نبود که دیده شوند یا نه. آنها تنها گوش می‌دادند و می‌کوشیدند که آذرباد را درک کنند. آذرباد درباره موضوعات بسیار ساده سخن می‌گفت. درباره اینکه یک پرنده باید پرواز را بیاموزد، و آزادی در نهاد اوست و باید محدودیت‌ها را پشت سر بگذارد.

**قلمرو زبانی:** جوهر: گوهره، ذات / کم و فن: چم و خم / رزمیاری: رزمنده / سرتا سر: تمام / می‌گسلد: جدا می‌شود (بن ماضی: گسست؛ بن مضارع: گسل) / آذرخش: صاعقه / نهاد: گوهره، ذات / **قلمرو ادبی:** پشت سر گذاشته شود: کنایه از عبور کرده شود / زنجیرهای جسم: اضافه تشبیهی

عده شاگردان هر روز بیشتر می‌شد. عده ای از روی کنجکاو، عده ای از روی علاقه و جمعی برای ریشخند می‌آمدند. یک روز رزمیاری نزد آذرباد آمد و گفت: «شاگردان همه می‌گویند که تو حتی اگر موجود شگفت‌انگیزی نباشی، هزار سال از زمانه ما پیشرفته تری!»

آذرباد آهی کشید. افسوس، آنها هنوز او را خوب درک نکرده بودند. با خود می‌اندیشید:

«وقتی کسی هدفی غیر از آنچه همه دارند، دنبال کند، می‌گویند یا خداست یا شیطان»

«رزمیاری، تو باید تمرین کنی و مرغ حقیقت را مشاهده کنی، حقیقتی که در باطن همه مرغان نهفته است و باید آنها را یاری کنی که این حقیقت را در درون خویش ببینند. این است آنچه من از «عشق» می‌خواهم. این کار بسیار سخت است، و تو باید راه و رسم آن را بیابی.

رزمیاری، تو دیگر به من نیاز نداری، باید بکوشی طبیعت و جوهر خود را بیابی و آن، طبیعت واقعی و بدون محدودیت توست و اوست که آموزگار تو خواهد بود!»

**قلمرو زبانی:** ریشخند: مسخره کردن / افسوس: دریغ / باطن: درون / نهفته: پنهان / **قلمرو ادبی:** تضاد: خدا، شیطان

پرنده ای به نام آذرباد، ریچارد باخ، ترجمه سودابه پرتوی

## درک و دریافت

۱- این متن داستانی را از نظر زاویه دید بررسی کنید. - سوم شخص یا دانای کل

۲- کدام خصلت‌های درونی، عامل مهم در رشد و پیشرفت آذرباد بود؟ - میل به پیشرفت، اعتماد به خود و دلاوری و بی‌باکی